

علیه بیکاری

www.a-bikari.com

شماره ۵۳ یکشنبه ۲۹ دی ۱۳۹۸

بیانیه مشترک سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و گروه اتحاد بازنشستگان در باره حداقل دستمزد ۱۳۹۹:



تأمین ابتدائی ترین هزینه های زندگی یعنی تأمین در آمد لازم برای خوراک، مسکن، پوشاک، درمان، رفت و آمد، حمل و نقل و تحصیل که با سه برابر شدن قیمت بنزین به نحو تحمل ناپذیری افزایش یافته حتی برای کسانی که دو نوبت در شبانه روز کار می کنند هر روز دشوار تر می شود تا چه رسد به کارگران یک شیفتی یا نیمه وقت و یا بیکارانی که اکثریت عظیم شان هیچ درآمدی ندارند.

صفحه ۲

صفحه ۳

طوفان دستمزدها از سوی شوش و هفت تپه

صفحه ۳

همه از دستمزدها میپرسند!

صفحه ۴

دی ماه سیاه در متن ایام "طلایی" بردگی معادن در ایران

صفحه ۵

کار را باید همین جا تمام کرد

صفحه ۶

بغض در گلوی توده رنجدیده ایران
عطش آزادی و رهایی سر خاموشی ندارد

صفحه ۷

جمهوری اسلامی و دو سردار، از خمینی تا سلیمانی

صفحه ۸

خون بر شمشیر پیروز نمیشود، هرگز!

بیانیه مشترک سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و گروه اتحاد بازنشستگان در باره حداقل دستمزد ۱۳۹۹:

تورم طبق داده های رسمی در سال ۱۳۹۷ معادل ۳۰/۶٪ (سی ممیز شش دهم درصد) بود. این نرخ برای سال ۱۳۹۸ بیش از ۴۰٪ (چهل درصد) و برای سال ۱۳۹۹ نیز احتمالاً از ۴۰٪ (چهل درصد) بیشتر خواهد شد.

طبق داده های سند «نتایج بررسی بودجه خانوار در مناطق شهری» (بانک مرکزی - مهر ۱۳۹۷)، در سال ۱۳۹۶ میانگین هزینه ماهیانه خانوار که تعداد متوسط اعضایش در آن سال ۳/۲۸ (سه و بیست و هشت صدم) تخمین زده می شود معادل ۳۵۱۰۹ هزار ریال و یا ۳/۵۱ (سه و پنجاه و یک صدم) میلیون تومان در ماه بود.

بر این پایه و با در نظر گرفتن تورم سال ۱۳۹۷ و تورم های قابل انتظار در سال های ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ هزینه متوسط ماهانه یک خانوار ۳/۲۸ (سه و بیست و هشت صدم) نفری در سال ۱۳۹۹ معادل ۹ میلیون تومان در ماه خواهد شد. به عبارت دیگر، میانگین هزینه زندگی یک خانوار ۳/۲۸ (سه و بیست و هشت صدم) نفری در سال ۱۳۹۹، با حفظ قدرت خرید سال ۱۳۹۶ (یعنی با فرض اینکه وضع زندگی خانوار مورد نظر در سال ۱۳۹۹ بهبودی نسبت به سال ۱۳۹۶ پیدا نکند) برابر ۹ میلیون تومان در ماه خواهد بود. بر همین مبنا میانگین هزینه زندگی یک خانوار ۴ نفره شهری در سال ۱۳۹۹ مبلغی بین ۱۰/۵ تا ۱۱ میلیون تومان در ماه خواهد گردید. در نتیجه از دید ما مبنای مزد حداقل برای سال ۱۳۹۹ مبلغ ۹ میلیون تومان در ماه برای خانوار متوسط یا خانوار ۳/۲۸ (سه و بیست و هشت صدم) نفری است.

ما از همه کارگران و مزدبگیران می خواهیم در همه کارخانه ها، کارگاه ها، معادن، مدارس، بیمارستان ها، واحدهای بزرگ کشاورزی و دامداری، ادارات و دیگر واحدهای کار در سراسر کشور، مبارزه برای خواست حداقل دستمزد به میزان ۹ میلیون تومان در ماه را به پیش ببرند و با روشنگری و کار توضیحی حقانیت این خواست را برای همگان توضیح دهند.

طبقه کارگر تنها با مبارزه آگاهانه، متحدانه و متشکل می تواند به خواست های خود، از جمله در حوزه اقتصادی که مبارزه برای افزایش حداقل دستمزد بخشی از آن است، دست یابد. خواست حداقل دستمزد به میزان ۹ میلیون تومان در ماه می تواند مبنایی برای وحدت مبارزه کارگران در سراسر کشور گردد.

مستحکم باد اتحاد و همبستگی کارگران!

پرتوان باد مبارزات بحق کارگران در تمام عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی!

۱۹ دی ۱۳۹۸

سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه
گروه اتحاد بازنشستگان

منبع خبر: صفحه اینترنتی "اخبار روز"

حداقل دستمزد ۱۳۹۹ و گردن کارگران زیر ساطور تورم، بیکاری، اخراج و عدم امنیت اقتصادی و سیاسی بحران اقتصادی بی سابقه در کشور که در تورم افسار گسیخته، کاهش ۹/۵ (نه و نیم) درصدی رشد اقتصادی، بیکاری چندین میلیونی، بسته شدن کارخانه ها و دیگر مراکز تولیدی، وخامت روزافزون وضع زندگی ده ها میلیون کارگر و زحمتکش، افزایش شمار بی خانمان ها، معتادان، تن فروشان، کودکان کار و دیگر قربانیان نظام سرمایه داری نمودار می گردد با بحران عمیق سیاسی، اجتماعی و اخلاقی در میان طبقه حاکم سرمایه دار و حکومت حامی آن عجین شده و این ترکیب مرگ آور، زندگی را برای اکثریت عظیم مردم تحمل ناپذیر کرده است.

تأمین ابتدائی ترین هزینه های زندگی یعنی تأمین در آمد لازم برای خوراک، مسکن، پوشاک، درمان، رفت و آمد، حمل و نقل و تحصیل که با سه برابر شدن قیمت بنزین به نحو تحمل ناپذیری افزایش یافته حتی برای کسانی که دو نوبت در شبانه روز کار می کنند هر روز دشوار تر می شود تا چه رسد به کارگران یک شیفتی یا نیمه وقت و یا بیکارانی که اکثریت عظیم شان هیچ درآمدی ندارند.

در چنین شرایطی و به رغم این بحران کمرشکن برای توده های مردم، ثروت و درآمد مشتی سرمایه دار بزرگ و دیوانسالاران حاکم با تکیه بر حمایت بی دریغ قدرت حاکم برای سلطه بر منابع کشور، بهره کشی بی حد از کارگران و زحمتکشان و غارت و اختلاس بی عقوبت، ابعاد نجومی به خود گرفته است. طبقه سرمایه دار و حکومت حامی آن از هر فرصتی بهره می گیرند تا بار بحران و هزینه های ناروا برای بقا و سلطه خود را بر دوش کارگران و زحمتکشان بیاندازند. افزایش سه برابری قیمت بنزین نمونه ای از همین انداختن بار بحران بر دوش کارگران و زحمتکشان است که با حکم حکومتی به اجرا درآمده و فاجعه کشتار وسیع از توده های مردم را بجا گذاشته است.

نظام حاکم در مقابل خواست های بحق کارگران برای افزایش مزد، پرداخت مرزدها و مزایای عقب افتاده، تأمین بیمه مکفی برای بیکاران، استقرار بیمه اجتماعی همگانی واقعی، بهبود وضع بازنشستگان از جمله همسان سازی حقوق و مزایای بازنشستگان با شاغلان، آزادی تشکل و حزب، حق اعتصاب و اعتراض، حق دخالت و تصمیم گیری در امور مربوط به خود و امور مربوط به جامعه پاسخی جز سرکوب خونین، خشونت و ضرب و شتم، دستگیری و احکام طولانی زندان ندارند. کارگران برای بهبود وضع خود و حل مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به هیچ جا نمی توانند روی بیاورند. همه درها، جز در ورودی زندان، به روی آنها بسته است. در چنین شرایطی تنها راه برون رفت از شرایط مرگ آوری که سرمایه داری فراهم کرده تکیه به نیروی جمعی و اتحاد و همبستگی در میان خود کارگران و مبارزه متحدانه برای دستیابی به خواست های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این طبقه است.

یکی از این خواست های مهم، مسأله حداقل دستمزد و سطح عمومی مرزدها به طور کلی است. از هم اکنون زمزمه هایی از سوی مقامات حاکم در مورد افزایش ۱۵ درصدی مرزدها و حقوق ها به راه افتاده است. آنان در حالی بی شرمانه چنین رقمی را اعلام می کنند که نرخ

در صفوف طبقه ما اعتراض، جمع اعتراضی و موضوعیت آن یکجا فراهم است.

هیچ چیز موجه تر از تشکیل مجامع کوچک و بزرگ کارگری در پخش بیانیه دستمزدهای هفت تپه و بازنشستگان، گفتگو حول آن نیست؛ هیچ چیز جلو دار برگزاری مجامع عمومی مراکز کارگری در بررسی این بیانیه نیست؛ هیچ چیز سر راست تر از همفکری سراسری کارگری برای رهایی از مصیبت جاری دستمزدها نیست ...

جنبش توده ای علیه جمهوری اسلامی از خیزش تا خیزش بعدی، امروز بیش از هر وقت دیگر به صف اعتراض کارگری خود، به پرچم مطالبات کارگری نیاز دارد تا به دنیا جار بزند چه دنیایی را میخواهد و میتواند بسازد.

این جنبش از مشروعیت و حقانیت، از کیفرخواست علیه گذشته ای که از آن میگریزد چیزی کم ندارد؛ وقت آنست که از چکامه سوداها و مانیفست آینده خود نیروی لازم را گرد آورد تا پیروز شود... طوفان دستمزدهای شهر شوش راه نشان میدهد.



مرور روزنامه ها و صورت جلسات دوایر دولتی در ستون دستمزدهای روزگار ما از اینهمه ظرفیت پلیدی و توطئه در قاپیدن نان و دسترنج کارگر، از اینهمه خونسردی و نبوغ "جانور - منشانه" در دزدیدن نان، ویتامین، پروتئین، کتاب، آرامش، سرپناه، مهربانی و عاطفه ... از آحاد صغیر و کبیر طبقه کارگر غرق در حیرت خواهند شد!

دستمزدها چقدر باید باشد؟

این یک سوال نیست، چرا که هیچ محدوده ای برای پاسخ فرضی آن وجود ندارد. چه فرقی میکند، وقتی که کارفرما میتواند آنرا معلق و "معوقه" سازد؟ چه فرقی میکند، وقتی دولت با گرانی و تورم و قیمت مشغول بازی با آن است؟ چه فرقی میکند، زمانیکه نفس تولید، ادامه کار کارخانه و اشتغال به امیال و مصالح کارفرما گره خورده است؟

دستمزدها چقدر باید باشد؟

دستمزدها باید آنقدر باشد که برای هیچ کارفرمایی چرخاندن بیغوله های معادن، فرشباپی ها صرف نکند ... به آن اندازه باشد که فصل تعیین دستمزدها موعد عزاداری کارفرما بحساب بیاید.

بر اساس یک خواست قدیمی طبقاتی کارگری، حقوق و دریافتی هیچ وزیر و صاحب منصب حکومتی نباید از حداکثر دو برابر دستمزد کارگران تجاوز کند. این معیار قابل قبولی است. وقت آنستکه فصل دستمزدها پوست حضرات را کند. در اینصورت بخودی خود خانه کارگر با نمایش ضد کارگری "تعیین دستمزدها" برای همیشه گور خود را گم کند!



طوفان دستمزدها از سوی شوش و هفت تپه

در بهیووه کشمکش های سیاسی با امریکا و در هنگامه تب حاد اعتراضات مردمی اطلاعاتی مشترک دستمزدها از طرف سندیکای هفت تپه و گروه اتحاد بازنشستگان افق طبقاتی کارگری در متن تحولات سیاسی را جان تازه ای بخشیده است. جنبش ما با همه زخم هایی که از جمهوری اسلامی بتن دارد، با همه عمق بر حق کینه و نفرت مشترک، و با همه آتشفشانی که در طنین فریادهای "... نه، نه، نه، نمیخواهیم ..." مشترک ما بیرون میزند؛ این جنبش و حرکت برای "آنچه میخواهد" له له میزند.

جنبش ما مملو از خشم است، در پیکر خود جای لطامات بیشتر ندارد، از شمارش قربانیان خود از میان پاک ترین و عزیزترین های خود خسته است، صبر سرش نمیشود... اما این یک عصبان کور، یک جنبش نارضایتی صرف در انتظار صاعقه رهایی در آسمان نیست، نباید باشد.

کارگران و دستمزد جنبش اعتراضی موجود را با پرچم "آنچه میخواهیم" گامها به جلو میبرد، راه را بر نیروی عظیم کارگری باز میکند. کارگران و دستمزدها نیروی اعتراض به فقر و استیصال را به جایی که از دل زمین سفت میجوشد منتقل میکند.

همه از دستمزدها میپرسند!

دستمزدها چقدر باید باشد؟ این یک سوال نیست، با طنین این کلمات بوی خون، بوی بردگی، بوی حسرت و تلاش جانکاه برای بقا فضا را پر میکند. این یک سوال نیست، نمک روی زخم است، چرا که گوش شنوا و اصلا هدف و کسی بدنبال جواب نیست. دستمزدها چقدر باید باشد؟

پاسخ از دل زندگی روزمره با صلابت کاردی که به استخوان برسد با هزار زبان خود را به در و دیوار میکوبد: دستمزدها باید آنقدر باشد که سفره ها جواب شکم و نیازهای بدن سالم را بدهد، آنقدر باشد که مسکن و درمان و بهداشت را از لیست معضلات و شب نخواستی مردم خارج کند. دستمزدها باید ریشه کار کودک معصوم را از صفحه روزگار پاک کند، آنقدر باشد که بشود به داد همکار و همسایه رسید که به فکر خودکشی و فروش کلیه نیافتد، دستمزدها باید آنقدر باشد که کسی تن به اضافه کاری ندهد، آنقدر باشد که وقت کافی برای تفریح و معاشرت و دنبال کردن مشغله های تشکل محله و کارخانه باقی بماند ...

دستمزدها چقدر باید باشد؟

این یک سوال نیست، بلکه بیانگر تداوم تباهی در دل جامعه است، جامعه ای که منافع و سودآوری سرمایه اساس و فلسفه وجودی آنرا شکل میدهد. این بیشتر از یک سوال، گویای یک حکم و یک فرض بغایت وحشیانه است، این سوال در بطن خود قدرت طبقه حاکم برای رقم زدن حق حیات و چگونگی تداوم حیات اکثریت کارکن جامعه را رسمیت میبخشد. فصل تعیین دستمزدها در ایران فصل گستاخی شنیع طبقه بورژوا و دستگاه حکومتی آن است که قلاده گسیخته، هار شده و به جان کارگر جامعه میافتند. آیندگان در

دی ماه سیاه در متن ایام "طلایی" بردگی معادن در ایران

مهر ماه 1398، سایت صمت)

در ادامه این گزارش آمده است که به عنوان نمونه آزمایشی در تعداد ده استان 540 معدن شناسایی شده و 110 مورد برای پراه اندازی انتخاب شده است.

گزارش دوم: اوج گیری سودآوری شرکت های معدنی به رغم تحریم های امریکا

گزارشات رسانه های اقتصادی و بورس نشان دهنده رشد بخش معدن از بازار بورس تا سطح 23 درصد از ارزش کل بورس است. ("اوج گیری شرکت های معدنی ...، سایت همراهان خبر، 26 دیماه 1398)

کشتار رسمی کارگران معدنچی

ترکیب دو گزارش فوق ما را به وضعیت جهنمی فعلی کارگران در معادن هدایت میکند. بنا به سیاست رسمی دولت بر متن بیکاری و محرومیت عمومی معادن متروکه به میدان بهره کشی از ساکنان منطقه بکار گرفته شده است. معادن متروکه و آنها بیکه به دلایل فنی و یا بدلیل اتمام مواد استخراجی هدف این سیاست هستند و شرکت های کوچک و متوسط راه را بر بکارگیری کارگران هموار میسازد. همین!

نقش دولت در افزایش اشتغال و شاهکار آنها در حمایت از مناطق محروم تا همین جا با کاردانی مقامات در شناسایی معادن متروکه با نتایج درخشانی همراه بوده است. اما نقش مهمتر دولت در وادار کردن انسانهای نگون بخت به داخل این تونل ها است، به تسلیم کشاندن معدنچیان، توجیه بهره کشی وحشیانه از گرده کارگران و کوبیدن سر مخالفت و مقاومت میان کارگران از کارکردهای پر افتخار دولت و وزارت کار در دنیای تباهی معادن در ایران است که نباید از قلم انداخت.

قانون کار جز بردگی و تضییق حقوق کارگری دارای هیچ نقش دیگری نبوده است اما در محدوده کارگاههای کوچک زمانی که کارگران از شمول بخش های مهم این قانون معاف میگردند، همین بندها راهگشای سخیف ترین تعرض به حقوق مسلم کارگری آنها در لباس قانون قرار میگیرند. معادن نمونه گویای این واقعیت هستند، قالی بافی ها، کار خانگی زنان، شرکت های ساختمان سازی را نیز میتوان نام برد. در این موارد دولت و وزارت کار داوطلبانه دوره میافتند و کارگران را در بیحقوقی مطلق شان شیر فهم میکنند. حق این کارگران از هیچ فراتر نمیرود، هیچ! آنها باید به کار و در هر شرایطی تن در دهند و دعا کنند تا آخر ماه برای دریافت دستمزد جان سالم بدر ببرند، تازه اگر دستمزدی در کار باشد...

واقعیت کثیف اجبار کارگر در تن دادن به استثمار و زورگویی سرمایه باخاطر گرسنگی و بخاطر تامین خانواده خود هنوز در توضیح بیغوله های معادن در ایران الکن است. بدون یک دولت و کیکه وزارت کارش که در مقابل کارگران سینه سپر کند، برای این مقررات وجهه قانونی بتراشد، در مقابل هر جرعه مخالفت دست

وضعیت امنیت کاری معادن در ایران یک رسوایی، یک افتضاح شرم آور برای طبقه بورژوا و دولت اسلامی سرمایه است. اخبار رسانه ها گویای مرگ و جراحات شدید تعداد نه نفر معدنچی در استانهای گیلان و کرمان در فاصله چهار روز میان شانزدهم تا بیستم دی ماه است.

بعد از ظهر دوشنبه 16 دیماه، ابراهیم خیبریان کارگر 36 ساله در اثر سقوط در قیف زغالشویی معدن زغال سنگ "کلاته" رودبار واقع در استان گیلان جان باخت. روز بعد نیز چهار کارگر در دو حادثه جداگانه معدن در رودبار و کرمان کشته و مصدوم شدند. پنجشنبه ۱۹ دی پنج کارگر معدن "همکار" شهرستان راور یکی از معادن شرکت زغال سنگ استان کرمان در اثر ریزش یکی از تونل های معدن در زیر آوار ماندند. به نقل از یکی از کارگران، حادثه ساعت ۱۱ در تونل شماره ۲۰ رخ داد و یک کارگر به نام مجتبی تقی زاده از اهالی منطقه فیض آباد جان خود را از دست داد. چهار کارگر دیگر زخمی شدند. صبح همان روز در معدنی در دلجان نیز یک کارگر کشته و دو کارگر دیگر مصدوم شدند. در این حادثه، برخورد داربست با کابل فشار قوی در یک معدن در شهرستان دلجان واقع در استان مرکزی به مرگ یک کارگر و مصدومیت دو کارگر دیگر انجامید.

"کلاته" و "همکار" همانند "پورت" نام و نشان قبرستانهای جدیدی در مناطق رودبار، راور و آزادشهر هستند که لش در هم کوفته مردانی از تبار کارگر این سرزمین را در دل خود جا داده است. تونل مرگ، رهگذری که مرگ در هر گوشه و لحظه آن در کمین نشسته است، سرگذشت مشترک خفتگان در زیر تل خاک این گورستان ها است. "یک پول سیاه" آپیسود تکراری این سرگذشت را تشکیل میدهد. شرایط زندگی، کپر و خرابه های اسکان، و خورد و خوراک که بزحمت به یک پول سیاه قد میدهد؛ و بلاخره مرگی که از یک پول سیاه برای رنج کمتر، مرگی که برای خلاصی از یک تک سرفه با مشتی از خلط و خون، هم اکراه دارد.

راستی در معادن ایران در دل این کوهها و در اعماق این زمین جز نکبت و فقر و تباهی چه نهفته است؟ چرا و مطابق چه منطقی معدنچیان هر روز آژگار راه غیر قابل بازگشت خود را در تونل های بی نام و نشان حفر میکنند؟ جواب این معما در دو گزارش مربوط به وزارت صنعت و معادن در دسترس عموم قرار دارد:

گزارش اول: فعال کردن مجدد معادن متروکه و کوچک

به گفته علی اصغر زاده، مدیر اکتشاف سازمان توسعه و در کشور ما تعداد زیادی معدن متروک وجود دارد که کارشان بنا به دلایل متعددی متوقف شده است: "متروک شدن این دسته از معادن در کشور دلایل متعددی دارد و یکی از دلایلی این است که در برخی از آنها ذخیره ها به پایان رسیده است. برخی دیگر به دلیل بدهی مالی نتوانسته اند خودشان را اداره کنند، برخی هم به دلیل اینکه فقط خامفروشی می کردند حالا که شرایط بازار تغییر کرده است فروش ماده معدنی شان اقتصادی نیست و نتوانسته اند ادامه حیات دهند." ("معادن کوچک و متوسط، اشتغال را احیا میکنند"، نهم

ادامه دی ماه

دل مخاطرات سهمگین نه سقف لازم دارد و نه ریل، نه اکسیژن لازم دارد و نه روشنایی. "معدن" در اقتصاد سیاسی معاصر ایران بنا به تعریف حق زنده ماندن را در جلو دهانه از کارگر سلب میکند، تا بتواند تمام شیره جان او را در خدمت بگیرد و تفاله او، فرق نمیکند در پیکر زنده یا مرده را به بیرون پرتاب کند. دولت، کارفرما، قانون، وزارت کار و قوه قضاییه و خانه کارگر، کفتارهای این این قبرستان هستند که در زیر و رو کردن مردگان در پی نشانی از یک دندان طلای پنهان سر از پا نمیشناسند.

تاریخ جدید ایران جز با روح حق طلبی کارگری و بر ویرانه های استثمار و بهره کشی سرمایه نمیتواند استوار باشد. "کلاته" و "همکار" و "پورت" نه نام و نشان قبرستانهایی در حاشیه کوهها و معدن در ایران بلکه مهمتر از آن کیفرخواست نسلی از شریف ترین انسانهای این جامعه است که باید از تل خاک بیرون کشیده شود و مبنای تصفیه حساب با پلیدی های حکومت اسلامی سرمایه و در راه یک حکومت کارگری قرار بگیرد.

پیش بگیرد؛ هرگز نمیتوانست در مقابل نفس ساده ترین حق طلبی و دفاع از سرشت انسانی سر پا بماند.

بحث بر سر آنستکه دو میلیون کارگر و خانواده کارگری بازیچه هوسهای بهره کشی و سودجویی بورژوازی ایران در معدن با یک مرگ مسلم، تدریجی و دردناک مواجه هستند. صاف و ساده، کار معدن به تونل های بیرون کشیدن قطعات سنگ از دل کوهها و صخره ها در مصاف فردی کارگر در شرایطی خلاصه میشود که سر سخت ترین حشرات قادر به بقاء در آن نیست. لایه های معدن متروکه که موضوع احیاء دوباره "صنایع معدن" و مایه بلبل زبانی وزارت خانه مربوطه است لایه هایی را شامل میگردد که برای هزینه تامین ماشین آلات و مخارج تامین سالم ماندن این ماشین آلات به صرفه نبوده است.

کارگر برای این معدن با دستمزد حداقل، موجودی است که در

کار را باید همین جا تمام کرد

آیا کسی نیست که جلوی تبلیغات مستهجن دوایر "تعیین سالانه دستمزد" کارگران را بگیرد؟ این کدام "تربییون آزاد" است که بخود جرات میدهد دم از بی حقوقی مطلق و شرایط برده وار طبقه کارگر این جامعه بزند؟ ظلم و سرکوب و ارتجاع و شکنجه اینجاست، جمهوری اسلامی اینجاست، دهان این جماعت را باید گل گرفت.

همزمان با اعتراضات خیابانی که بدرستی و الحق با موشکافی، کمتر عرض اندام مقامات و کمتر نشانه های تبااهی این حکومت از اعتراض مردم به جان آمده پنهان میماند، بساط تعیین دستمزدها همچنان ادامه دارد. این بساط، کثیف ترین تعرض به حرمت و حقوق توده زحمتکش است و در روز روشن حرمت و شرافت انسانی جامعه را پایمال میکند.

در متن کشمکشهای حاد سیاسی، یکی پس از دیگری، مقامات و دوایر فخمه سینه صاف کرده، سال دیگری از دستمزدهای زیر خط فقر را به رخ میکشند، و گستاخانه توطئه های تازه تر برای حمله بیشتر به دستمزد و سطح زندگی کارگران را مزمره میکنند. "دستمزدها منطقه ای" و "دستمزدهای شناور" سیاستهای نخ نمای ضد کارگری آن ارتفاعات تازه تری است که سرمایه و حکومت آن در مقابل طبقه کارگر برایش دندان تیز کرده است.

هیچ وقت و هیچ کس انتظار دفاع از حقوق کارگر را از خانه کارگر، وزارت کار، نمایندگان کدایی کارگری و نمایشات سالانه دستمزد حضرات را بدل راه نداده است. موجودیت این ارگانها و شخصیت ها مدیون دادگاه ها و زندان ها، مدیون سرکوب و دستگیری است؛ این ها نه سرمنشاء هیچ سیاست کارگری و ضد کارگری، بلکه بیش از آن، جاده صاف کن و پادو های عقبه دار لشکر سرمایه را تشکیل میدهند. اینها اساتید روضه خوانی و تعزیه

گردان تولید ملی، اینها دو قورت و نیم باقی کارکرد سرمایه مبتنی بر پرداخت معوقه دستمزدهای جهنمی هستند.

ظاهرا در مجادلات سیاسی موقعیت طبقه کارگر به جمعیتی از فقرای مسکین و مظلومین بی پناه نزول داده شده است که وعده های دستمزد سر موعد و چیزی بالای خط فقر میتواند فریبنده باشد. طبقه کارگر نیازی به "یتیم نوازی" ندارد. اولین بارقه های حق طلبی کارگری در زمینه حق بدون قید و شرط اعتصاب و حق تشکل، با اولین بیانیته تشکل های سراسری کارگر در زمینه دستمزدها؛ با یک پف عمر نکبت خانه کارگر و روده درازی های تعیین دستمزد این دستگاه تمام خواهد شد. تا آن موقع، آن فرصتی است که صفوف اعتراض طبقاتی کارگری در اختیار دارند که مهر چپ و کارگری را بر روح پر خروش جامعه بکوبد؛ فرصتی است که این جامعه تهیدستی و محرومیت را همزاد استثمار و بهره کشی ننگ اعلام بدارد؛ فرصتی است که از همین الان با تضمین و دفاع بی قید و شرط از مطالبات کارگری از جمله بیمه بیکاری، حق اعتصاب، حق تشکل ریشه نکبت های جامعه موجود را خشک کند، راه غیر قابل بازگشتی از آینده در راه بسازد.

در گرماگرم مبارزات جاری؛ یک جوشش و تحرک اجتناب ناپذیر در جریان است، یک سوال با بی تابی خود را به در و دیوار میکوبد: ما به چه چیزی میتوانیم دست بیابیم؟ چکار میتوانیم بکنیم؟ چقدر جلو خواهیم رفت؟

سموم و هذیانات خانه کارگری و تعیین دستمزدها، از خود کفایی تا سرمایه داری بزک شده را باید همین جا بگور سپرد. از خاکستر جمهوری اسلامی نباید و نمیتواند اثری از استثمار و روابط کار مزدی بجا مانده باشد.

کار را باید همین جا تمام کرد.

اعتراض حق طلبانه اخیر مردم در ایران میتواند بزرگترین تحول سیاسی در دل جهان امروز باشد، پدیده ای در مقایسه با بهار عربی و بمراتب مهمتر موتور محرکی برای امید و حرکت کارگر و مردم زحمتکش در کل منطقه باشد. این در گرو تعریف پیروزی از زاویه طبقه کارگر و علیه حکومت اسلامی سرمایه در ایران است. آن روزی که حرکات اعتراضی در شهرهای ایران یکی پس از دیگری، به انواع کمیته های محلی رسماً کارگری و به انواع اشکال اعتراضی، و به خواسته های محوری "افزایش دستمزدها"، "بیمه بیکاری"، "تامین مایحتاج عمومی" پوست بیاندازد؛ بطرز غیر قابل برگشتی پیروزی در خیابانها به رقص در خواهد آمد. امروز در غلیان فریادهای اعتراضی بر حق، در حالیکه دلها پر خون است در حالیکه گوشه گوشه همین سنگفرش خیابانها یاد آور



خاطره های فراموش نشدنی از تحقیر است، جلوی کسی را نمیشود گرفت و نباید گرفت. اما در مقابل طیف ابن الوقهایی که از این موج اعتراضی تا موج بعدی، از محاصره اقتصادی بوش تا قاطعیت ترامپ، از ، و با تکیه بر "هر کس بیاید از اینجا بهتر است" بازار آلترناتیو حکومتی خویش را گرم نگه میدارند نیز نباید و نمیتوان تن به تسلیم داد.

نبرد اعتراضی دیماه سال نود و هشت مردم زحمتکش در ایران نباید شکست بخورد! این نبرد باید درس پیروزی باشد. این در گرو نه فقط اتحاد بلکه سازمان یابی و تشکل است.



بغض در گلوی توده رنجدیده ایران عطش آزادی و رهایی سر خاموشی ندارد

یک هفته قبل صحنه مجلس، سر تیر رسانه ها، مصوبات دولت گویای هارت و پورت یک حکومت قتلشن و حمله افسار گسیخته به مردم زحمتکش بود. یک هفته پیش مقامات و نهادهای رژیم یکی پس از دیگری، پشت به آمار قتل و جنایت و زندانهای خود لاف سرسختی میزدند. با اوج مجدد اعتراضات، آیا کسی میداند این سیاستها و از این سیاستمداران در کدام سوراخ موش پنهان شده اند؟!

در دنیایی مملو از تلاطم و در غلیان اعتراض توده ای اما هنوز انتظار بر فضای سیاسی ایران سنگینی میکند، و این دقیقاً حکایت از قدرت و دینامیسم اعتراضی مردم زحمتکش در ایران دارد. مقامات رژیم خود را تسلی میدهند که تظاهرات اعتراضی هنوز فقط اقلیت کوچکی را شامل شده است. راست میگویند. کسی نمیداند آتش این اعتراضات چه وقت به صد و پنجاه شهر دیگر سرایت خواهد کرد.

جمهوری اسلامی بزرگترین و دست به ماشه ترین ماشین سرکوب مردم در زمین و زمان شناخته میشود. این ماشین ناخن میچود و از فرط تعلل حوصله دردانه های خویش را سر میرد. حق دارند. کسی نمیداند از اجتماع اعتراضی این مردم تا فتح "کاخ زمستانی" چند موی باریک فاصله هست ...

اما در عین حال کسی نمیتواند از این اعتراض تا اعتراض بعدی به سنگرهای فتح شده، به گام های پیشروی دل خوش کند. از امروز تا فردا، از این شهر تا شهر بعدی، در عین غرور، صف مردم در سنگفرش خیابانها با همان بیم ها و امیدهای روز گذشته دست به گریبان هستند. هر بچه کودکستانی میتواند تشخیص بدهد که مردم شهر پس از شهر کل حکومت را به همآورد طلبیده اند. پیش بینی این واقعیت ابداً سخت نیست که با هر روز که از سرسختی مردم میگذرد تکاپو و توطئه های دولت هم افزونی خواهد گرفت.

پر واضح است که مردم پیروزی میخواهند، مردم میدانند که مبارزه تنها چاره آنهاست، مردم مجبورند پیروز بشوند دقیقاً به این خاطر که میخواهند زنده بمانند و بچه هایشان جلو چشمشان و در آغوششان تلف نشود. این مبارزه یک مبارزه بزرگ است، فداکاری و شور مردم ایران دنیا را روی سر خود گذاشته است.

اما کسی هست بداند چرا همه چیز در شکل اجتماع و شعار دادن در چند خیابان مرکزی شهر خلاصه شده است؟ صف تظاهراتها به کجا قرار عقب بنشیند؟ انواع کمیته های محلی کجاست؟ در ادامه کشمکش و در تدارک گسترش آن ، کمیته های خودیاری مردمی برای کمک به مردم سالمندان و فقیر کجاست؟

شور جوانی در گوشمالی عوامل رژیم، طنین "بجنگ تا بجنگیم!"، بجای خود، اما چه وقت قرار است شور جوانی برای متحد کردن مردم در انواع تشکل ها تنور مبارزات را داغ تر کند و راه را برای شرکت تعداد بیشتری از مردم باز کند؟ کمیته های پرستاران و معلمان چرا اعلام موجودیت نمیکند؟ اعتصاب عمومی شهر، به نشانه همبستگی چرا صورت نمیگیرد؟ اعلامیه تهدید کارگران نفت کی قرار است منتشر بشود؟

جمهوری اسلامی و دو سردار، از خمینی تا سلیمانی

سردار تاریخی است که جمهوری اسلامی به قیمت فقر و آوارگی و تباهی میلیون‌ها کارگر و زحمتکش، به قیمت شیشه کردن خون جوانان مردم در میان جنایت کاران و منحنی‌ترین روشهای باج‌گیری و باند سیاهی؛ در جوار و در رقابت با آل سعود، صدام، شارون و ترامپ و ... جای پا باز کرد. امروز در خاک سپاری سردار دوم نه فقط توهمات و یک مشت لاطائلات حکومت فرا مرزی، بلکه، یک ماجراجو و ورق‌های سوخته در مقابل طرف حسابهای "آب زیر کاه" و به همان اندازه ارتجاعی و ضد مردمی (چه در مقابل مردم ایران و چه در مقابل مردم منطقه) است که بگور می‌رود. موضوعیت سلیمانی، طنز تکرار تاریخ بخصوص آنجاست که تقیل مخارج فلاکت بار و سرسام آور برای سپاه نکبت بار قدس و هزینه گزاف سیاسی و انسانی برای مردم منطقه و ایران در چند دهه گذشته به جای خود، هنوز هم این مردم ایران هستند که باید به فریاد ایشان برسند و با اشک و زاری برای "شجاعت و قابلیت های سردار" بازار گرمی کنند!

جانشینان خمینی تن دادن به توافق با امریکا را بزرگترین حماسه او می‌ستایند و در مقابل هر سوال در حاشیه تراژدی‌های ناشی از "جنگ تا جنگ تا فتح قدس" شانه بالا میاندازند. در مورد قاسم سلیمانی، توسط جانشینان او با درز حقایق پشت پرده از توافق با امریکا بر سر عاقبت محل فرود موشک‌ها، و با خلق نمایش مشترک "ترقه بازی" بی‌خطر انتقامی در همدستی با ترامپ دیگر در خلق کمدی چه بسا سرگرم‌کننده سنگ تمام گذاشته شده است.

ایران امروز جولانگاه و محل تقاطع ابراز وجود ارتجاعی‌ترین دولت‌ها و نیروها و در مرکز آن حکومت جمهوری اسلامی است. مردم و آزادیخواهی در ایران باید و شایسته است یکبار برای همیشه از زیر یوغ دو قطب ارتجاعی جمهوری اسلامی از یک طرف و امریکا از طرف دیگر خلاصی یابد. این دو قطب اسلامی - سرمایه در رقابت با هم، آنجاست که بیشتر از هر وقت دیگر زیر بغل یکدیگر را گرفته و مشترکا از جان و هستی توده‌های زحمتکش تغذیه کرده‌اند. سایه سنگین استثمار و فرودستی در متن دوستی و دشمنی این دو قطب هر روز قربانی بیشتری را می‌طلبد.

هیچ کس حق ندارد دشواری‌ها و مخاطرات زندگی در سایه معاملات و مجادلات قطب‌های این کشمکش و بخصوص در زیر آتش موشک و بمبها را از نظر دور بدارد؛ اما در عین حال اگر قرار باشد بر این خاکستر رشته حیات و روایت زندگی انسانی تداوم داشته باشد، اگر قرار باشد هنوز هم منطق حیات، خوش بینی، امید و سازندگی قوت دل‌گردد، اگر انسانها روزگار سیاه را سهم غیر قابل برگشت سرنوشت تبار انسانی در فلات "بدبختی" اسلامی سرمایه‌نبینند و آنرا نخواهند، آنوقت قطب نمای راهی انقلابی از جمهوری اسلامی آن قطب‌نمایی است که میتواند چشم انداز گذر از این کابوس را قابل باور جلوه بدهد. این امر طبقه کارگر در ایران است.

هجدهم دیماه 1398

به نقل از شماره 289 نشریه حکمتیست

می‌گویند تاریخ دو بار تکرار می‌شود، بار اول بصورت تراژدی و بار دوم بصورت کمدی. مقایسه دو سردار تاریخ اسلامی سرمایه معاصر، اول خمینی و اینبار قاسم سلیمانی مصداق این حکم میتواند باشد. وجوه تشابه زیادی میان این دو شخصیت و رویدادهای حاشیه مرگ آنها نظرها را جلب کرده است. این دو در وجوه بسیاری بر بستر تحولات و انکشاف طبقه بورژوازی ایران در ردیف قهرمانان ظاهر شدند. هر دو برای طبقه خود حامل ایده‌های پیشروی و موتور محرک تحقق آنها بودند. هر دو با مشایعت شگراف میلیون‌ها نفره بدرقه شدند. اما این بدرقه و تدارک عظیم، این تجمع سمج توده‌ها برای تجلیل و تجدید پیمان نبود، بر عکس اشک و تضرع ریشه در سوگواری برای عمر بر باد رفته، برای پشیمانی، برای پاک کردن تعلقات و برای این بود که قهرمانان را با ایده و مقدساتشان، با هم در عمق هر چه عمیق‌تری از خاک جا دهند. این مراسم و تشریفات نه برای ادای احترام، بلکه برای پشت کردن؛ نه برای وفاداری، بلکه برای پشیمانی؛ این تجمع نه رژه پرغرور برای جلای شکوهمند خاطره قهرمانان غرق در احساسات میهن پرستانه، بلکه بیش از هر چیز یک فغان ملی برای توهمات و در سوگ انتظارات برباد رفته بود. دو سناریو، دو سوگواری، یکی المثنای دیگری، با سی سال فاصله، دومی نسخه کمدی از اولی.

فاتحه‌های سی سال پیش در خرداد سال 1368 در ایران و کشورهای متعدد اسلامی دیگر فضا را پر کرده بود، فاتحه همه ایده‌هایی بود که خمینی با سر سختی تمام در صدد تحقق بخشیدن به آن بود. آن روز رویاهای پان‌اسلامیستی همراه خمینی که سردار معاصر این هنبونه ارتجاعی بود میرفت که به گور سپرده شود. ده ساله حکومت خمینی را باید از عمیق‌ترین تراژدیهای کل تاریخ مردم دنیا به حساب آورد. در طی ده سال از حکومتی که او عالی‌ترین مقام آن بود قصابی‌هایش در زندانها قصاوتهای سازمان مخوف ساواک را از یادها برد. رژیم‌های که در دل جنگی دیوانه وار نسلی تمام از جوانان را بی‌مهال کشتار کرد و برای این مردم که در آرزوی عدالت و رفاه بودند فقر و آوارگی و خانه خرابی و بیکاری و گرانی و فحشا و اعتیاد را به ارمغان آورد. خمینی در میان نفرت عظیم و کینه عمیق میلیون‌ها مردم زحمتکش و ستمزده به گور رفت. حکومت اسلامی و به همراهش تمام توهمات و آرمانهای منتسب به آن، با خمینی نفس آخر خود را کشید. آنها که عزا گرفتند و بر سر و سینه خود کوبیدند، اینرا خوب می‌فهمیدند.

مراسم خاک سپاری خمینی تاریخی بود، مهمتر از هر چیز به این خاطر که تاریخ هرگز کسی را اینگونه با همه نام و نشان بگور نسپرده است؛ تو گویی آن جامعه با آن همایش عظیم خاک سپاری میخواست او را بر فرق سر آنچنان بالا ببرد و زمین بکوبد تا در فقدان هر اثری از قاعد پرهیزگاری اش خود را هم آغوش بزرگترین شیطان‌ها سازد، اقتصاد را از خر به خود باز گرداند، با شرق و غرب بر سر استثمار سوبسید شده دستمزد معوقه‌ای زیر خط فقر در مناطق ویژه صنعتی تحت نظارت عالییه قلچماق‌های پاسدار لاس بزند، حضرات حکومتی اش رو به سرمایه جهانی اخ و پیف به آرمانهای اسلامیستی نشانمایند، چسی اعتدال و تدبیر و اصلاحات بیابند، و رو به کارگر، منت سازندگی و تدبیر بگذارند و قدم زدن در پیاده‌روهای مقابل بورس نیویورک را برخ بکشند...

قاسم سلیمانی سردار تلاش برای تکرار تاریخ دوره اول، یعنی بلندپروازی آقایی منطقه توسط بورژوازی ایران بر کرده استثمار طبقه کارگر و از طریق رقابت با همپالکی‌های منطقه‌ای است. سلیمانی

خون بر شمشیر پیروز نمیشود، هرگز!

فداکاری و قهرمانی و از جان گذشتگی متکی نباشد. اما شهادت طلبی شایسته شعور این مردم نیست. مبارزه امروز ما باید بتواند بهترین انسانها را به میدان بیاورد، وجود آنها را پاس بدارد، اعتماد به یکدیگر بیافریند، تعداد هر چه بیشتری را متقاعد سازد که ما میتوانیم دنیای بهتری بسازیم و آنرا حفظ کنیم.

تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی نمیتواند روش مبارزاتی ما باشد. باید شریانهای حیات حکومتی را با مبارزه کارگران بست، باید با کنترل محلات مراکز قدرت حاکمه را به محاصره درآورد، باید اشکال مختلف اعتراضی توده های هر چه وسیعتری را در مقابل سرکوبگران قرار دهد... باید کاری کرد که خدمتگزاران وفادار حکومت اسلامی در ایران به سرنوشت سگ های ولگرد محله غبطه بخورند.



برای پیروزی باید به متعدد و موثر مبارزه دست برد و تعداد هر چه بیشتری از مردم زحمتکش را در شادی ناشی از مبارزه امروز و در اعتماد بنفس امکان پذیر بودن فردای بهتر شریک ساخت.

اعتراضات جاری در ایران مملو از شور و قهرمانی است. جان مردم به لب رسیده است و هیچ چیز جلودار حق طلبی آنها نیست. مردم معترض نان و حرمت و امنیت و آزادی میخواهند، و فریاد اعتراض آنها با توحش کامل پاسخ میگردد. جمهوری اسلامی سنگفرش خیابانها را به صحنه شکنجه و اعدام دست جمعی هر کسی ساخته است که سودای انسانیت در سر، فریادی در گلو، و مشتیی به نشانه اراده دارد.

انبوه این آزادیخواهان گنجینه پر ارزش ما برای ساختن فردای ایران مبتنی بر آزادی و برابری و بر ویرانه های لجنزار ارتجاع اسلامی سرمایه است. مبارزه ما نمیتواند بر

منتشر شد: جزوه کار مزدی و سرمایه

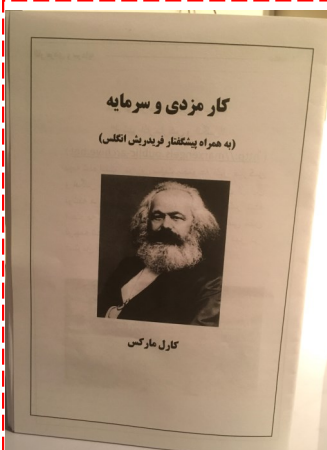
متن این ترجمه به نقل از سایت "آرشیو عمومی آثار مارکس و انگلس" (<http://marxengels.public-archive.net>)

تهیه شده است. در این سایت مجموعه آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی و ترجمه تعدادی از این نوشته ها بزبان های فارسی و عربی منتشر شده است. به علاوه فایل صوتی قرائت فارسی متن ترجمه شده جزوه "کارمزدی و سرمایه" نیز در دسترس علاقمندان قرار دارد.

سیوان رضایی

علیه بیکاری

دانلود: <http://a-bikari.com/2pdf/Ketab-karMozdi-Marx.pdf>



نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سر دبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

